

ضرورت حکومت دینی

از منظر آیت الله جوادی آملی و آیت الله مصباح یزدی

راضیه خانی

کارشناس ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه باقرالعلوم(ع)

چکیده

حکومت دینی به عنوان مدلی برای اداره امور جامعه انسانی برای نیل به سعادت واقعی از دیر باز مورد بحث ها و چالش های جدی قرار گرفته است. مخالفان جدی این نظریه سکولارها هستند که معتقد به جدایی دین از سیاست بوده و به دلایل مختلف تشکیل حکومتی بر مبنای دین را انکار می کنند. اما اندیشمندان مسلمان به لحاظ مبانی متقن و منطقی این نوع حکومت، همواره در طول تاریخ به دفاع از آن پرداخته اند. باور ما این است که بهترین نوع حکومت، حکومتی است که بر مبنای دین اسلام تشکیل شده باشد چرا که در حکومت دینی کاملترین قانون یعنی دین اسلام اجرا و به وسیله کاملترین انسانها یعنی معصومین اداره می شود و هدف والای آن رساندن قافله بشریت به جایگاه اصلی خود یعنی خلیفه الهی است. بنابراین چنین حکومتی به عنوان بهترین مدل حکومت قابل دفاع می باشد. با توجه به احکام این قانون (دین اسلام)، روشن می شود که اجرای کامل و دقیق آنها بدون تشکیل حکومت امکان پذیر نمی باشد. بنابراین ضرورت حکومت دینی به عنوان پشتوانه اجرای کاملترین قانون اثبات می شود. این نوشتار کوششی است در جهت اثبات ضرورت حکومت دینی از دیدگاه دو اندیشمند اسلامی، آیت الله جوادی آملی و آیت الله مصباح یزدی (حفظهما علیہ) که پس از تبیین مقدمات بحث با ادله عقلی و نقلی به هدف مورد نظر خواهیم رسید.

کلید واژه ها: ضرورت حکومت، مدنی بالطبع، دین، حکومت دینی، جوادی آملی، مصباح یزدی

از مسائل بنیادین و اساسی فلسفه سیاست، مسئله ضرورت حکومت است که از مراحل آغازین خروج زندگی بشر، از شکل بدوی و ابتدایی اش و تشکیل مجتمع های بشری و تحول در ساختار زندگی انسان ها وجود حکومت، مسلم انگاشته شده است و تنها گروه اندکی در گذشته و در قرن نوزدهم نظیر «سن سیمون» و «پروتن» قائل به محو حکومت از جامعه بوده اند.

۲

پژوهشهای جامعه شناسانه نشانگر این است که بشر همواره و در همه شرایط تشکیل حکومت را ضرورتی اجتناب ناپذیر و مبتنی بر فطرت و عقل می دیده و این به جهت خصلت هممنوع طلبی و مدنی بالطبع بودن اوست.

اشکال حکومت و وجود تفاوت های اساسی در ساختار و رویکرد سیستم های مدیریتی و کلان جوامع، مبتنی بر نظام های معرفتی متفاوت، جهان بینی های گوناگون و نوع تلقی آنها از انسان است. چون اگر انسان تنها جسم انگاشته شود آمال نهایی، این خواهد بود که او از نظر مادی تأمین شود و بسترهای رفاه، راحتی و خوشی او فراهم آید. در این بینش همه ی تلاش ها بر مدار شهوت و لذت است. اما اگر انسان را برتر و فراتر از مادیات دیدیم؛ و با نگرش جامع به ابعاد و زوایای وجود انسان و خصلت های مادی و معنوی او ساختار نظام سیاسی را پی ریختیم، حکومت در پی تأمین آسایش و معراج انسان خواهد بود.

از این رو شکل حکومت ها و روش اداره آنها با توجه به نوع جهان بینی و نگرش آنها به انسان به انواع مختلفی تقسیم می شود.

اندیشمندان مسلمان از دیرباز بهترین نوع حکومت را حکومتی می دانستند که بر مبنای دین الهی سامان پذیرد و همواره در طول تاریخ به دفاع از آن پرداخته اند. اگر چه در این مسیر گروه هایی از جمله سکولارها به شدت با این نظریه مخالفت کردند، چرا که قائل به جدایی دین از سیاست بودند. آنها معتقدند که دین قادر به تشکیل و اداره حکومت نیست چرا که کارکرد دین را تنها در حوزه عبادات و اخلاقیات می دانند و ورود دین به سیاست را نوعی تقدس زدایی از ساحت دین قلمداد می کنند. اگر چه بسیاری از آنها فقط به خاطر حفظ منافع و موقعیت خود با حکومتی بر مبنای دین مخالفند چرا که حاکمیت دین با زیاده طلبی ها و

زورگویی ها و اعمال غیر انسانی آنها مغایرت دارد. امروزه نیز گروه هایی با این تفکرات و عقاید هستند که به دلایلی که ذکر شد با تشکیل حکومت دینی به شدت مخالفند و از راه های مختلف در صدد نابود کردن این نظریه هستند.

این مقاله کوششی است در جهت تبیین منطقی "ضرورت حکومت دینی" از دیدگاه دو اندیشمند معاصر آیت الله جوادی آملی و آیت الله مصباح یزدی (حفظهما علیه) تا علاوه بر اثبات ضرورت حکومت دینی خط بطلانی باشد بر تمام تفکرات و دلایل بی اساسی که بر نقض چنین حکومتی از طرف جاهلان یا مغرضان بیان شده است.

البته لازم به ذکر است که پیرامون این مسئله آثار ارزشمندی از طرف اندیشمندان مسلمان از جمله علامه جوادی آملی و علامه مصباح (حفظهما علیه) نگارش شده است مانند: کتاب "ولایت فقیه ولایت فقاقت و عدالت" اثر علامه جوادی (حفظه الله) و "کتاب نظریه سیاسی اسلام" و "حکومت اسلامی و ولایت فقیه" اثر علامه مصباح (حفظه الله) که به صورت مستقل در این زمینه به رشته تحریر درآمده است. ولی آنچه خلاء وجودی اش احساس می شد بحث مستقل ضرورت حکومت دینی به شکلی منسجم و خلاصه از دیدگاه این دو بزرگوار بود که تا آنجا که پژوهنده جستجو نموده مقاله ای نیافته که به این مسئله پرداخته باشد؛ از این رو تلاش نموده تا با استفاده از دیدگاه های این دو اندیشمند فرزانه پیرامون این مسئله سهمی بسیار نا چیز در راستای شفاف سازی حقایق و حل گره های فکری نسل جوان امروز داشته باشد.

مهمترین سوالاتی که در این پژوهش بر آنیم تا بدان ها پاسخ دهیم به این شرح است:

از دیدگاه آیت الله جوادی آملی و آیت الله مصباح (حفظهما علیه)؛

۱- چرا حکومت دینی بهترین نوع حکومت است؟

۲- به چه دلایل حکومت دینی ضرورت دارد؟

۳- هدف از تشکیل حکومت دینی چیست؟

از این رو در راستای پاسخگویی به این سوالات ابتدا به بحث ضرورت اصل حکومت و قانون در جوامع اشاره کرده و سپس با دلایلی به اثبات حکومت دینی به عنوان بهترین نوع حکومت می پردازیم و در نهایت ضرورت حکومت دینی را اثبات کرده و به اهداف تشکیل چنین حکومتی به طور مختصر اشاره خواهیم کرد.

البته تمام این مباحث از دیدگاه علامه جوادی آملی و علامه مصباح یزدی (حفظهما علیه) مورد بررسی و تحلیل قرار خواهد گرفت. (انشاءالله)

۱. ضرورت حکومت

قبل از ورود به بحث اصلی بی شک واژه شناسی کلمه "حکومت" تبیین بحث را یاری می کند. حکومت در لغت، به معنای جلوگیری شخص از ظلم و ستم (ابن منظور، لسان العرب، ص ۱۴۱) و همچنین به معنای فرمانروایی و حکمرانی می باشد. (آشوری، دانشنامه سیاسی، ص ۱۴۱) و در اصطلاح سیاست، حکومت و حکم به معنای فن کشورداری و تدبیر و اندیشه در اداره و تنظیم امور داخلی و خارجی کشور می باشد. (حائری، حکمت حکومت، ص ۱۱۲) همچنین به معنای دستگاه فرمانروا در کشور نیز آمده است که بدین معنا، دولت نیز هم ردیف یا به جای آن به کار برده می شود. (آشوری، همان)

همان طور که ملاحظه شد حکومت در اصطلاح به فن تدبیر مدن و آئین کشور دارای تعریف شد، نه به معنای فرمانروایی و خودکامگی که هر گونه آزادی و استقلال در اندیشه و عمل از افراد سلب شود. در واقع حکومت، قدرت سیاسی سازمان یافته ای است که با هدف ایجاد نظم و امنیت در امور کشور و هدایت جامعه تشکیل می شود؛ که معمولاً در هر کشوری مشتمل بر سه رکن مجریه، مقننه و قضائیه است.

اصل حکومت، امری عقلی است که ضرورت آن را عقل به خوبی درک می کند و عقلاً نیز به استناد ضرورت عقلی آن را می پذیرند و چیزی که برهان معتبر عقلی بر آن اقامه شود، حکم شرعی خواهد بود.

علاوه بر این وجود حکومت در زندگی اجتماعی بشر، یک نیاز فطری و طبیعی است و از مهمترین موضوعاتی است که بشر از آغاز پیدایش به آن توجه داشته و تا خواهد بود به آن توجه خواهد داشت. در اهمیت آن همین بس که در هیچ نقطه ای از جهان جامعه ای نبوده که بتواند بدون حکومت زندگی کند.

ارسطو فیلسوف بزرگ می گوید: دولت از مقتضیات طبع بشری است. زیرا انسان دارای سرشت مدنی است و ناگزیر است که به صورت اجتماعی زندگی کند و کسی که وجود دولت را نفی می کند یا انسانی وحشی است یا موجودی برتر از انسان است که نیازی به دولت ندارد. (ارسطو، سیاست، ص ۹۶)

افلاطون نیز می گوید: تحصیل حیات با فضیلت برای افراد بشر جزء به وجود دولت ممکن نیست، زیرا طبیعت انسان به حیات سیاسی و زندگی اجتماعی متمایل است بنابراین وجود دولت از امور طبیعی است که انسان از آن بی نیاز نیست. (افلاطون، جمهوری، ص ۶۴)

ابن خلدون در این باره می گوید: اگر یک اجتماع و جامعه‌ای فاقد نظام و حکومت باشد، استقرار و ثبات نخواهد داشت و از قدرت و تسلط برخوردار نخواهد بود و امور آن پیش نخواهد رفت. (مقدمه ابن خلدون، ج ۲، ص ۵۷۶، فصل ۲۵؛ فی معنی الخلافة والامامة)

علاوه بر اینها در اسلام نیز برای لزوم و ضرورت حکومت در زندگی اجتماعی بشر دلائل محکم و استواری اقامه شده است.

روشن ترین گواه بر لزوم تشکیل حکومت در اسلام روش پیامبر مکرم اسلام است. زیرا از بررسی سیره پیامبر این مطلب کاملاً پیداست که وقتی حضرت وارد مدینه شدند و زمینه نظام سیاسی مستقل فراهم گردید در اولین فرصت به تشکیل حکومت پرداختند و خود شخصاً اداره جامعه را بر عهده گرفتند و نظام توحیدی را در قالب یک حکومت پیاده کردند. این نشان می دهد که پیامبر نخستین مؤسس و پایه گذار حکومت دینی است. (سبحانی، مبانی حکومت اسلامی، ص ۱۰)

ظاهراً فقط (خواجه) در صدر اسلام، و نیز (آنارشیست) ها در قرون اخیر، منکر ضرورت وجود حکومت شده اند.

خواجه در باب حکومت و امامت عقیده داشتند که اقامه ی حکومت و تعیین خلیفه یا امام واجب نیست؛ بنابراین جایز است جامعه روزگاری هم بدون حکومت و امام به سر برد. از این رو، با نفی ضرورت حکومت، این حکم را تجویز می نمودند که هر فرد مسلمان بنا به تشخیص خود، اقدام به امر به معروف و نهی از منکر نماید. (حنالفاخوری و خلیل الجرج، تاریخ فلسفه اسلامی، ص ۱۱۱-۱۱۳) اما امام علی (ع) در یکی از خطبه‌هایشان در ردّ کلام خواجه می فرماید: «هؤلاء يقولون - لا إمره إلا لله - وانه لا بد للناس من امیر بر او

فاجر يعمل فی امرته المؤمن ویستمع فیها الکافر و یبلغ الله فیها الاجل و یجمع به الفیء و یقاتل به العدو و تأمن به السبیل و یؤخذ للضعیف من القوی حتی یستریح برُّ و یستراح من فاجر». (نهج البلاغه ، دشتی، خطبه ۴۰)

آنها (خوارج) می‌گویند: هیچ کس جز خداوند حق زمامداری ندارد، در حالی که مردم به زمامداری نیک یا بد نیازمندند تا مؤمنان در سایه حکومت به کار خود مشغول و کافران نیز بهره‌مند شوند و مردم در استقرار حکومت زندگی کنند. به وسیله حکومت بیت المال جمع‌آوری می‌گردد و به کمک می‌توان آن با دشمنان مبارزه کرد، جاده‌ها امن و امان و حق مستضعفان از نیرومندان گرفته می‌شود و در این مسیر نیکوکاران در رفاه و از دست بدکاران در امان خواهند بود.

(آنارشسیسم) از واژه ی یونانی (آنارشیا) گرفته شده و به معنی فقدان رهبری و حکومت است. به نظر آنارشسیست ها، بشر می تواند زندگی خود را با اصول اخلاقی اداره کند و احتیاجی به دستگاه حکومت ندارد و یا لاقلاً طرفدار این هستند که دولت و حکومت باید آنچنان حرکت کند که به این نتیجه منتهی شود. وویلیام گودوین، پیر ژوزف پرودون، ماکس اشتیرنر باکونین، کروپاتکین و لئون تولستوی از بنیانگذاران و آنارشسیست های معروفند. (علی آقابخشی، فرهنگ علوم سیاسی، ص ۲۲)

به موجب این نظریه، انسان ذاتاً دارای غریزه ی اجتماعی است و اگر به حال خود گذاشته شود، راه زندگی جمعی را در پیش می گیرد. آنارشسیست ها به اصالت فرد و حفظ آزادی های فردی اهمیت می دهند و هر نوع حکومت و قدرت سازمان یافته را به عنوان این که وسیله ی استثمار و خفقان مردم است رد می کنند و با مالکیت خصوصی نیز مخالفند. ولی سایر مکاتب فلسفی این فرض را یک فرض غیر واقع بینانه می دانند و در عمل هم قرن ها و هزاران سال تجربه نشان داده که همیشه در جامعه بشری افرادی هستند که ملتزم به قوانین اخلاقی نخواهند شد و اگر قدرتی نباشد که آنها را کنترل کند زندگی اجتماعی به هرج و مرج کشیده خواهد شد. (مصباح یزدی، نظریه ولایت فقیه، ص ۱۷)

آیت الله جوادی آملی (حفظه الله) و آیت الله مصباح یزدی (حفظه الله) نیز به عنوان فیلسوفان بزرگ اسلامی اصل حکومت را ضروری دانسته و با ادله محکم به دفاع از آن پرداخته اند که می توان این ادله را در قالب سه مقدمه تنظیم کرده که ضمن توضیح این سه مقدمه نه تنها ضرورت حکومت اثبات می شود بلکه مبانی و دلایل مکتب آنارشسیسم نیز مخدوش می شود.



شماره ۱۱

انسان ناگزیر از تشکیل زندگی اجتماعی است خواه به صورت طبیعی و خواه به صورت اضطراری یا انتخابی.

برای جلوگیری از هرج و مرج و انتظام بخشیدن به زندگی اجتماعی قانون لازم است اجرای قانون نیازمند مجریان و حاکمان و تشکیل حکومت توسط آنان است. (مصباح، نظریه سیاسی اسلام، ص ۱۵ و جوادی آملی، ولایت فقیه ولایت فقاقت و عدالت، ص ۶۰-۵۵)

۷



شماره ۱۱

۱-۱: ضرورت زیست اجتماعی برای انسان

بی تردید انسان نیازمند زندگی گروهی و حیات اجتماعی است چون اجتماعی بودن لازمه حیات اوست. ممکن است کسی در، دیریا صومعه زندگی انفرادی داشته باشد اما چنین زیستی برای وی زندگی انسانی یعنی حیات مسئولانه ای نخواهد بود. زیرا زندگی واقعی انسانی آن است که بکوشد اولاً خود هدایت شود و ثانیاً در مقام هدایت دیگران برآید.

پس اصل اجتماعی بودن برای ساختار انسان، طبیعی است نه اضطراری هرچند تعادل متقابل، پذیرش قانون عدل مدار و قبول محکمه‌ی حق محور و مانند آن، نسبت به فطرت وی طبیعی و نسبت به طبیعت طین زده (عین عبارت علامه جوادی آملی) او تحمیلی است. (جوادی آملی جامعه در قرآن ص ۲۴-۱۵)

آیت الله مصباح (حفظه الله) نیز با اندک تفاوتی در رابطه با ضرورت زندگی اجتماعی برای انسان، می فرماید: «ما معتقدیم که زندگی اجتماعی برای انسان ضرورت دارد و هدف از آفرینش انسان در صورتی تحقیق می یابد که انسان ها زندگی اجتماعی داشته باشند و با یکدیگر همکاری کنند و از همدیگر بهره گیرند.» (مصباح یزدی، حقوق و سیاست، ص ۲۴۷)

همانطور که از بیانات هر دو بزرگوار استفاده می شود، اصل ضرورت زندگی اجتماعی برای بشر یک ضرورت است، خواه این ضرورت را به شکل طبیعی اثبات کنیم یا آن که به یکی از دو نوع اضطراری یا انتخابی از آن دفاع کنیم.

البته باید به این نکته توجه داشت که زندگی اجتماعی انسان، همانند زندگی اجتماعی موریانه ها و زنبوران عسل نیست که غریزی و بدون هدف آگاهانه باشد بلکه گزینشی است و در گزینش، عامل عقلانی تأثیر تام و قطعی دارد که گاهی کاملاً آگاهانه و گاهی نیمه آگاهانه و حالت ارتكازی دارد. (همان)

سوالی که در اینجا مطرح می شود این است: به چه دلیل انسان ناگزیر از تشکیل زندگی اجتماعی است؟ آیا انسان مفطور بر اجتماع، و به اصطلاح مدنی بالطبع است یا ضرورت او را به زندگی جمعی می کشاند؟

۸

در پاسخ به این سوال ها چندان اتفاق نظری میان جامعه شناسان و حکیمان وجود ندارد. برخی از حکما معتقدند که انسان مدنی بالطبع است یعنی دلیل نیاز انسان به اجتماع (تمدن)، طبع اوست.

از جمله معتقدان به این نظریه خواجه نصیرالدین طوسی است. او معتقد است واژه انسان از ریشه «انس» گرفته شده است. یعنی خصلت طبیعی او زندگی با هموعان است به این معنا که زندگی اجتماعی جز از طریق تعاون امکان پذیر نیست. (خواجه نصیر طوسی اخلاق ناصری، ص ۱۴۰)

علامه طباطبایی نیز معتقدند که اجتماعی بودن انسان از امور نظری است که به اثبات نیاز ندارد. زیرا انسان همواره اجتماعی زندگی می کرده و این چیزی است که تاریخ و آثار به جا مانده از زندگی انسانی از آن حکایت دارد. (طباطبایی، المیزان، ج ۴، ص ۹)

قرآن نیز در آیات متعدد این مسئله را تأیید می کند، از جمله این آیه شریفه:

«یا ایها الناس انا خلقنکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا» (حجرات/۱۳)

ای مردم ما همه شما را از مرد و زنی آفریدیم و آنگاه شعبه های بسیار و فرق مختلف گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید.

همانطور که ملاحظه شد بیانات فوق، طبیعی بودن حیات اجتماعی انسان را تأیید می کند. البته حق هم، از جهتی همین است ولی از جهت دیگر، نیاز به تفصیل دارد که در ادامه مباحث به آن خواهیم پرداخت.

آیا انسان متمدن بالطبع است یا متوحش و مستخدم بالطبع؟



شماره ۱۱

رفتار انسان با کدام یک از این امور پیوند خورده است؟

دیدگاه های فلسفی و عقلی متعددی در این زمینه مطرح شده است که اهم آن سه دیدگاهی است که در ادامه به طور مختصر به تبیین آن می پردازیم:

۱-۲-۱. دیدگاهی که انسان را متمدن بالطبع می خواند:

گروهی معتقدند که حالت اولی و وضع طبیعی انسان، نجابت، پاکدامنی، صلح طلبی و مدنیت است و فساد و تباهی، جرم و جنایت در زندگی بشر به مقتضای طبع اولی او نیست بلکه این جامعه است که وی را به این سمت می کشاند؛ از همین رو قوانینی تنظیم می شود تا جامعه را از فساد و تباهی حفظ کند. (ژان ژاک روسو، قرار داد جماعی، ص ۸۵)

ژان ژاک روسو و برخی از متفکران غربی مروج این اندیشه اند و معتقدند که جامعه و قوانین، مایه تباهی انسان است که البته این نکته مطابق با واقع نیست، زیرا اگر طبیعت اولی انسان همان صلح جویی باشد، چگونه می شود این ویژگی در جامعه به روحیه جنگ طلبی بدل گردد در حالی که این خصلت در طبیعت جز در جامعه بروز و ظهور ندارد. پس اینکه مدنیت ویرانگر طبیعت باشد سخن درستی نیست.

۱-۲-۲. دیدگاهی که انسان را فطرتا پلید و به تبع مستخدم بالطبع می داند:

سنت گرایان یهودی و مسیحی معتقدند که ماهیت انسان خطاکار و پلید و خواهان استخدام و استثمار دیگران است. در واقع آنها معتقدند که انسان به خاطر گناه نخستین آدم، پلید و گنهکار پا به عرصه عالم دنیا گذاشته است و فطرتا پلید و گنهکار است و کسی که فطرتش بر پلیدی و گناه سرشته شده باشد طبیعتاً خواهان استخدام و استثمار دیگران و ظلم و ستم به آنهاست .

این دیدگاه طبق صریح آیات و روایات در دین مبین اسلام قابل قبول نمی باشد و نزد اکثریت قریب به اتفاق اندیشمندان مسلمان مخدوش می باشد. به همین دلیل از پرداختن به اشکالات وارد بر این دیدگاه صرف نظر کرده و ضمن تبیین دیدگاه برگزیده به نقد مختصر آن خواهیم پرداخت .

۳-۲-۱. دیدگاهی که انسان را مستخدم بالطبع و مدنی بالفطره می داند:

قبل از پرداختن به این دیدگاه توجه به چند سؤال در این زمینه، تبیین بحث را یاری می کند. آیا انسان استخدام گر بالطبع است یا بالعرض؟ آیا او می خواهد مانند سایر موجودات، حیاتی آرام داشته باشد و حریم شخصی خود را حفظ کند یا در حالت طبیعی و باتوجه به قوای درونی می خواهد حیات جنگلی داشته باشد و دیگران را به استخدام خود در آورد؟

علامه طباطبایی در مواضع متعدد از تفسیر المیزان (جوادی آملی، شریعت در آینه معرفت، ص ۱۸۱-۱۸۰)، متمدن بالطبع بودن انسان را نپذیرفته و معتقدند که انسان با طبع تمدن گرایی به عرصه اجتماع وارد نشده است بلکه به جهت بهره گیری از دیگران به اجتماع روی آورده است. (همان، ۳۸۱-۳۸۰)

در توضیح و تبیین این نظریه باید گفت که :

انسان نه مانند فرشته است که معصوم باشد. «لا یعصون الله ما أمرهم و يفعلون ما یؤمرون» (تحریم/۶) آنان (فرشتگان) هرگز نافرمانی خدا را نخواهند کرد و آنچه به آنها حکم می شوند فوراً انجام می دهند. و نه چون حیوان است تا همه همت او پر کردن شکمش باشد «همه فی بطنه» (اصول کافی، ج ۸، ص ۶۸) بلکه دارای دو جهت است:

الف) حیثیت طبیعی: که ذات اقدس اله آن را به طبیعت و طین، حما مسنون و گل و لای، اسناد می دهد. «انی خالق بشرأ من صلصال من حما مسنون»^۱ من بشری از ماده گل و لای کهنه و متغیر خلق خواهم کرد.

ب) حیثیت فطری: که مستلزم فرشته خویی است و خداوند آن را به خود اسناد می دهد.

«فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعواله ساجدین»^۲

- حجر (۱۵)/۲۸^۱

- ص (۳۸)/۲۷۲^۲

آنگاه که او را به خلقت کامل بیاراستم و از روح خود در او دمیدم و به همه فرشتگان امر کردم بر او سجده کنید.

عصاره انسان اعم از آدم و فرزندانش (اصلی و نسلی) همه دارای این دو حیثیت اند. از جنبه طبیعی یعنی همان حمامسون و طین، مستثمر و مستخدم بالطبع است اما از جنبه فطری (روح او) مدنی بالفطره است.

آیت الله جوادی آملی (حفظه الله) برای تحلیل دقیق این مسئله باید از براهین محکم حکمت متعالیه استفاده کرد؛ جسمانیه الحدوث و روحانیه البقا بودن آدمی از جمله مسائلی است که مبنای مورد نیاز مستخدم بالطبع و مدنی بالفطره بودن انسان را تامین می کند.

طبق این اصل، انسان علی رغم تعدد مراتب و قوای جسمانی و روحانی خود، یک حقیقت واحد را تشکیل می دهد که از خاک سر برکشیده و تا حظیره قدس الهی بال و پر می گشاید؛ اما در اول پیدایش و حدوث خود جسمانی است یعنی طبق طبیعت خود و حب ذات که همان استخدامگری است عمل می کند اما آن هنگام که وارد جامعه می شود و می بیند که بقیه نیز با همین سلاح وارد شده اند تن به قانون و شریعت می دهد؛ در واقع عقل موهبتی الهی است که در ابتدا انسان را به قانون عدل محور فرا می خواند و سپس شریعت و قانون الهی او را به سوی فطرت اولیه خود که حقانیت و عدالت است سوق می دهد و به مراتب بالای انسانیت می رساند. (جوادی آملی، شریعت در آینه معرفت، ص ۳۸۱) بنابر این خداوند انسان را متمدن بالفطره آفرید، یعنی عدالتخواهی و حق طلبی مقتضای فطرت اوست، مادامی که اسیر طبیعت نشود اما اگر در جهاد اکبر درونی، جان او اسیر تن گردد متوحش بالطبع می شود و فطرت او به اسارت هواهای او درآمده و همه هوشمندی وی و فرزاندگی های فطری را در خدمت این طبع متوحش در می آورد.

بنابراین متمدن بالطبع یا مستخدم بالطبع بودن انسان منوط به چگونگی تقسیم تمدن و مدنیت است، اگر تمدن به معنای دین داری و عدل محوری باشد انسان به این معنا مدنی بالطبع نیست بلکه مدنی بالفطره است یعنی بر فطرتی توحیدی آفریده شده است. اما چنانچه به معنای زندگی جمعی باشد انسان مدنی بالطبع (ثانوی) است. بدین معنا که چون به طبع اولی خود، مستخدم بالطبع است این طبیعت استخدام گری، وی را به سمت زندگی اجتماعی می کشاند. بنابراین می توان گفت: انسان به طبع ثانوی خود، مدنی (اجتماعی) است.

البته بحث مستخدم بالطبع بودن انسان با درنده خوئی و توحشی که هابز به آن معتقد است متفاوت است.

بنابراین مستخدم بالطبع و مدنی بالفطره به طور خلاصه اینچنین تعریف می شود:

انسان طبیعت استخدامگری دارد از این رو به زندگی جمعی گرایش دارد ولی فطرتاً عدالت محور و حق مدار است زیرا بر فطرت الهی سرشته شده است.

۱۲



شماره ۱۱

۱-۲. لزوم قانون برای دفع و رفع هرج و مرج

همانطور که بیان شد انسان موجودی اجتماعی است و رفاه و سعادت کامل او در حیات جمعی تحقق می یابد. اما بی تردید باتوجه به حب ذات و منفعت طلبی انسان، کمبود منابع، لزوم جلوگیری از نزاع و نیز روشن شدن وظایف و مسئولیتهای لازم برای فضای جامعه، وجود قانون ضرورت دارد.

آیت الله جوادی آملی (حفظه الله) از استاد خود علامه طباطبائی نقل می کنند: اگرچه انسان بر اساس فطرتش موحد است و عبودیت ذات اقدس اله را می پذیرد ولی طبیعتاً مستخدم دیگری است و چون ارتباطش با عالم طبیعت محسوس و نزدیک است و انشس با عالم فطرت تقریباً دور است؛ اگر او را بر اساس طبیعتش رها کنند بر مبنای استخدام دیگران حرکت می کند و هیچ گاه حد یقف و نهایتی ندارد، و از آنجایی که نیازهای فراوان دارد و به تنهایی قادر به تأمین خواسته هایش نیست از هر چیز و از هر شخص بهره می جوید و آنها را به خدمت خود در می آورد. (انسان به مقتضای طبعش چنین موجودی است و همه مذمت های قرآن از انسان ناظر به همین طبع سرکش و آثار زیان بار اوست.) از طرفی انسان وقتی می تواند حیاتی ممتاز از حیات حیوانی و گیاهی داشته باشد که بادیگر انسانها ارتباط و هماهنگی داشته باشد. اما بدیهی است که جامعه ای متشکل از انسانهایی اینچنین اگر دارای نظم وقانونی درست نباشند تراحم و هرج و مرج و فساد آن را نابود خواهد کرد و هرگز به چنین حیاتی نخواهد رسید. بنا براین باتوجه به این ویژگی ها نیاز به قانون برای بقای جامعه و رسیدن به حیات طیبه انسانی، اصلی ضروری به نظر می رسد. (جوادی آملی، ولایت فقیه ولایت فقاقت و عدالت، ص ۵۰)

آیت الله مصباح یزدی (حفظه الله) نیز در رابطه با نیاز جامعه به قانون می فرماید:

از آنجا که جامعه از افراد تشکیل شده و انسان‌ها نیز دارای امیال و خواسته‌های بسیار متفاوت و متنوعی هستند؛ اگر هر کدام بخواهند بدون هیچ محدودیت و ممنوعیتی به ارضای غرایز و خواسته‌های فردی خویش بپردازند؛ طبیعی است که حیات اجتماعی از هم می‌گسند در نتیجه انسان‌ها از وصول به سعادت نهایی خویش باز می‌مانند. بنابراین ضرورت وجود عاملی که هرچه بیشتر بتواند موجب پیوستگی آحاد جامعه باشد عمیقاً احساس می‌شود و آن عامل چیزی جز قانون نیست. (مصباح یزدی حقوق و سیاست ص ۱۴۸)

۱۳

همانطور که ملاحظه شد دو فیلسوف فرزانه در رابطه با ضرورت قانون، علل مشابهی را قید فرمودند و فقط اندک اختلاف در نحوه بیان مشاهده می‌شد.

پس به صورت برهانی (شکل اول) می‌توان اینچنین گفت:

۱. جامعه برای شکل‌گیری و بقا نیاز به نظم دارد.

۲. نظم بدون قانون به وجود نمی‌آید.

در نتیجه: جامعه برای شکل‌گیری و بقا نیاز به قانون دارد.

۳-۱. نیازمندی قانون به حاکمان و مجریان

همانطور که ذکر شد، جامعه برای شکل‌گیری و انتظام یافتن، نیاز به قانون دارد. ولی قانون تا زمانی که در جامعه اجرا نشود به اهداف خود نخواهد رسید. از طرفی عمل کردن به قانون دشواری‌های بسیار دارد که هر کس به سادگی ملتزم به آن نخواهد بود. و باید تشکیلاتی تاسیس شود که صیانت از آن و اجرای دقیق قانون را عهده دار شود.

از مجموع آیات و روایات نیز چنان استفاده می‌شود که وجود قانون بدون رهبر و حاکم ممکن نیست، تا جایی که نسبت رهبر به جامعه را به منزله روح برای جسد دانسته‌اند، بدان معنا که سیادت و قدرت هر جامعه مرهون وجود و مراقبت و لیاقت حاکم و رهبر آن خواهد بود. امام علی (ع) نیز در تایید این مطلب می‌فرماید: «مردم نسبت به داشتن حاکم ناچارند، حاکمی نیکوکار یا حاکمی بدکار» (نهج البلاغه، دشتی، خطبه ۴۰، ص ۹۳) البته این بیان امیر المومنین دال بر آن نیست که اگر حکومت به دست فاجر بیفتد نیکوست به



شماره ۱۱

عبارت دیگر، تأیید حکومت فاجر نیست. بلکه در صدد آن است که بگوید حکومت فاجر بهتر از فتنه و هرج و مرج است چنانکه در جای دیگری می فرمایند: "سلطان ظلوم خیر من فتن تدوم" (بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۳۵۹) فرمانروای ظالم بهتر از فتنه و آشوب همیشگی است.

البته برخی، اصل نیاز جامعه به والی و حاکم را مورد مناقشه قرار داده اند.

بی تردید این عده یا افراد لجام گسیخته ای هستند که خواهان هر نوع آزادی بوده و به هیچ حساب و کتابی تن نمی دهند و یا در زمره اشراری هستند که از نظم و محاسبه در هراسند و یا از کسانی هستند که از حکومتها ستم های فراوان دیده اند. همه این گروه ها که به نفی نیاز جامعه به حاکم و حکومت نظر داده اند در این جهت که انگیزه ی نظر آنها، شهوت عملی است؛ مشارکت دارند. (جوادی آملی ولایت فقیه رهبری در اسلام ص ۲۶-۲۵)

با دقت در معنای حکومت که در ابتدای بحث آورده شد روشن می شود که : قوام یک حکومت بر سه عنصر اجتماع بشری، قانون و حاکم استوار می باشد. با اثبات این سه مقدمه، ضرورت این سه عنصر و به تبع ضرورت حکومت برای جوامع (که همان مطلوب ماست) اثبات خواهد شد.

اگر چه بزرگان و اندیشمندی همچون حضرت امام (رحمه الله) ضرورت حکومت را امری بدیهی و واضح برای جوامع اسلامی می دانند (و البته حق هم از جهتی همین است)

ایشان در ضمن یکی از بیانات خود در رابطه با ضرورت حکومت می فرمایند: «لزوم حکومت اسلامی برای گسترش عدالت، تعلیم و تربیت، حفظ نظم و رفع ظلم و پاسداری از مرزهای جامعه اسلامی از تجاوز اشرار و بیگانگان از واضح ترین احکام عقلی است بدون این که میان زمان با زمان و یا مکان با مکان دیگر کمترین تفاوتی وجود داشته باشد.» (خمینی، البیع، ص ۴۶۲)

۲. حکومت دینی بهترین مدل حکومت

قبل از اثبات اینکه حکومت دینی بهترین نوع حکومت است، لازم به نظر می رسد که منظور خود را از حکومت دینی مشخص کنیم. به عبارت دیگر منظور ما از حکومت دینی چه نوع حکومتی است؟

در فرهنگ سیاست، کلمه حکومت اگر با صفتی به کار برده شود، برای مشخص کردن نوع رژیم سیاسی است. چنانچه گفته شده: حکومت دینی، حکومت پارلمانی، حکومت دموکراسی و... (آشوری، دانشنامه سیاسی، ص ۱۴)

به نظر علامه مصباح یزدی (حفظه الله) از حکومت دینی حداقل سه معنا اراده می شود:

۱- حکومتی که تمام ارکان آن بر اساس دین شکل گرفته باشد.

۲- حکومتی که در آن احکام دینی رعایت شود.

۳- حکومت دین داران و متدینان.

این سه معنا و تفاوت آنها را با یکدیگر به طور مختصر اینچنین می توان توضیح داد:

طبق معنای اول، حکومت دینی حکومتی است که نه تنها همه قوانین و مقررات اجرایی آن برگرفته از احکام دین است بلکه مجریان آن نیز مستقیماً از طرف خدا منصوبند یا به اذن خاص و یا اذن عام معصوم، منصوب شده اند. چنین حکومتی «حکومت دینی» ایده آل و کمال مطلوب است. زیرا حکومتی با این خصوصیات از پشتوانه حکم الهی برخوردار است و بر اساس اراده تشریعی خداوند شکل گرفته است.

حکومت رسول الله و امام معصوم و نیز حاکمیت افرادی مانند مالک اشتر در زمان حضور معصوم یا حکومت ولی فقیه جامع شرایط در عصر غیبت این گونه است.

اما طبق معنای دوم، شخص حاکم لازم نیست مستقیم یا غیرمستقیم منصوب از طرف خداوند باشد. بنابراین در این حکومت پشتوانه الهی وجود ندارد و دینی بودن حکومت فقط به این معناست که قوانین دینی در این حکومت رعایت می شود. این شکل از حکومت در مرتبه بعد از حکومت دینی به معنای اول است.

اما طبق معنای سوم اصلاً رعایت قوانین اسلامی هم لازم نیست، بلکه همین که حکومتی مربوط به جامعه ای است که افراد آن متدین هستند، حکومت هم مسامحتاً دینی به حساب می آید. در این حکومت ضرورتی ندارد که حاکم مقید به اجرای احکام شرع باشد.

طبق این معنا همه حکومت‌هایی که از صدر اسلام تا کنون در مناطق مختلف جهان در جوامع مسلمان تشکیل شده «حکومت دینی» نامیده می‌شود.

شکی نیست که معنای سوم حکومت دینی، طبق معیار و موازین عقیدتی ما معنای صحیح و قابل قبولی نیست، بلکه در نظام عقیدتی اسلام حکومتی دینی است که تمام ارکان آن دینی باشد، یعنی معنای اول از حکومت دینی، اما معنای دوم «حکومت دینی» در واقع بدل اضطراری حکومت دینی مقبول است. (مصباح یزدی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ص ۴۵)

حال که تعریف ما از حکومت دینی مشخص شد تلاش میکنیم بهترین نوع حکومت را حکومت دینی به معنای مورد نظر معرفی کرده و سپس آن را اثبات کنیم.

برای انتخاب بهترین نوع حکومت ناگزیر باید به سه عنصر اساسی که قوام بخش حکومت هاست رجوع کرد یعنی قانون و حاکم و هدف حکومت. مطمئنا هر حکومتی که دارای بهترین قانون باشد و کاملترین افراد آن قانون را اجرا کنند و اجتماع بشری را به اهداف والای آفرینش هدایت کند می‌تواند ادعا کند که بهترین مدل حکومت است.

باور ما این است که حکومتی که بر پایه دین اسلام و حاکمیت معصومین یا تالی تلو معصوم تشکیل شده باشد بهترین نوع حکومت است. چرا که هم قانون آن یعنی دین مبین اسلام کاملترین قانون است و هم حاکمان آن به لحاظ عصمت در علم و عمل یا حداقل عدالت و فقاقت بهترین مجریان و حاکمانند و هم هدف و رسالت حکومت کمال انسان و رساندن قافله بشریت به جایگاه اصلی خود یعنی مقام خلیفه اللهی است.

البته مطمئنا این ادعا نیاز به اثبات دارد که در ادامه به این بحث خواهیم پرداخت.

۱-۲. دین اسلام، کاملترین قانون

از نظر آیت الله جوادی آملی، کاملترین قانون، قانونی است که نه تنها جنبه‌ی طبیعی و عملی انسان را رعایت می‌کند بلکه به ابعاد اخلاقی و اعتقادی انسان نیز توجه می‌کند و برای همه ابعاد وجودی انسان برنامه دارد. «جوادی آملی، ولایت فقیه ولایت فقاقت و عدالت، ص ۵۲)

بنا براین قانونی شایسته زندگی انسان است که فراگیر، همه سویه، جامع، کامل و سعادت آفرین باشد تا بتواند تمام جنبه های وجودی انسان را نظم بخشیده و در یک راستا به سوی هدف اصلی هدایت کند و او را به سعادت واقعی برساند.

ما معتقدیم هیچ قانونی جز دین اسلام که مجموعه ای جامع و کامل از قوانین و مقررات الهی برای رسیدن به کمال انسانی است، دارای چنین ویژگی هایی نمی باشد و بر این مدعای خود اینچنین استدلال می کنیم :

۱۷



شماره ۱۱

۱. کاملترین قانون برای سعادت واقعی انسان ها قانونی است که دارای ویژگی های منحصر به فردی از جمله: (حقانیت، جامعیت، جاودانگی و سعادت بخشی) باشد.

۲. دین اسلام بر مبنای کتاب آسمانی قرآن، دارای این ویژگی های منحصر به فرد است.

در نتیجه: دین اسلام، کاملترین قانون برای سعادت واقعی انسانها است.

برای اثبات مقدمه دوم، لازم است ویژگی های فوق را برای دین اسلام اثبات کرده و برای ادیان دیگر نفی کنیم. در رابطه با اثبات این ویژگی ها برای دین اسلام ادله ای ارائه خواهد شد اما برای نفی این ویژگی ها برای ادیان دیگر، خواننده محترم را به کتبی در این زمینه ارجاع خواهیم داد. (دین شناسی علامه جوادی آملی و مبانی حاکمیت حسین جوان آراسته)

۱-۱-۲. ویژگی های دین اسلام

الف) حقانیت : حقانیت یک شی یعنی : مطابقت آن شی با واقع، به عبارت دیگر وقتی میتوان گفت یک شی دارای حقانیت است که مطابق با واقع باشد .

حقانیت دین با علل چهارگانه آن تبیین میشود : مراد از علل چهارگانه حقیقت هر شی ، علت های فاعلی، غایی، صوری و مادی آن است. در بیان علل چهارگانه دین اسلام می توان چنین گفت: علت و مبدا فاعلی دین، خداست که تنظیم کننده گستره اصول اعتقادی و اخلاقی و عملی دین است. علت و مبدا غایی دین به دو غایت میانی و نهایی منشعب می شود که جامع آن تحقق دنیا و آخرت است. اما هدف میانی دین، قیام مردم به قسط و عدل است و هدف نهایی آن نورانی شدن به نور الهی است. علت و مبدا صوری دین

نیز، به شکل کتاب و سنت و مبانی عقلی جلوه می کند و علت مادی یعنی موضوع و ماده و محل دین، حقیقت انسان است. زیرا درباره انسان موضوعاتی چون عقیده و اتصاف و تخلق به عمل مطرح است که موضوع احکام دینی است و موضوع به منزله محل و ماده است. همه این علل حقایقی محض و مطابق با واقع می باشند و در نتیجه حقانیت دین اسلام اثبات می شود.

علاوه بر این قرآن نیز ره آورد انبیاء را دین حق می داند و بر این ادعا اینچنین استدلال می کند: تمام عقاید و اخلاق و مقررات دین اسلام مطابق با واقع و مطابق با نظام هستی است و هر آنچه مطابق با نظام هستی و محصول خدای سبحان (خالق هستی) باشد، حق است. از این رو خداوند در قرآن به پیامبر گرامی اسلام می فرماید: "الحق من ربك" (آل عمران / ۶۰) حق از پروردگار تو سرچشمه می گیرد. علاوه بر این در آیات متعدد به حقانیت دین اسلام اشاره می کند، از جمله:

هوآلذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون (توبه/ ۳۳)

اوست خدائیکه رسول خود (محمد مصطفی) را با دین حق برای هدایت فرستاد تا بر همه ادیان عالم تسلط و برتری دهد هر چند مشرکان و کافران ناراضی و مخالف باشند.

این آیات و آیات فراوان دیگری در این رابطه، تأکیدی است بر این که آنچه پیامبر از سوی خداوند آورده، دینی است سرتاسر حق، که باطل در آن راه ندارد.

ب) جامعیت: حقانیت دین به تنهایی نمی تواند تحقق بخش نقش والای آن باشد بلکه در کنار آن از خصیصه جامعیت نیز باید بهره برد. به دلایل فراوان که در این نوشته مجال پرداختن به آن ها نیست دین اسلام از چنان جامعیتی برخوردار است که همه مسائل فردی، اجتماعی، سیاسی و ... انسان را در بر می گیرد. چون از منظر اسلام خداوند حاکم بر جهان و انسان است بنابراین در تمام عرصه ها اعم از عرصه سیاست، اقتصاد، تعلیم و تربیت و سایر مسائلی که به زندگی انسان ارتباط دارد، در کتاب آسمانی قرآن سخن گفته شده است. در قرآن نیز فراوان به این ویژگی دین اسلام اشاره شده است، از جمله آیه:

الیوم اکلمت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً (مائده/ ۳)

امروز (عید غدیر خم) دین شما را به حد کمال رسانیدم و بر شما نعمت را تمام کردم و بهترین آئین را که اسلام است برایتان برگزیدم. در تفسیر این آیه گفته شده معنای اکمال دین صعود آن به بالاترین درجه ترقی است به گونه ای که پس از آن پذیرای نقص نخواهد بود. (طباطبایی، المیزان، ج ۵، ص ۲۰۰)

و البته نامعقول است که آخرین دین الهی همه نیازهای انسان را بیان نکرده باشد، البته بیان هر چیزی در قرآن بدین معناست که اصول کلی نیازهای مادی و معنوی و نیز چارچوب اصلی برای تامین آنها را با بهره گیری از قوه عقل، ارائه کرده است.

ج) جهان شمولی: از آنجا که دین اسلام برای هدایت انسان و احیای جامعه بشری نازل شده است؛ پیام آن به گروهی خاص اختصاص ندارد و همگان را، قطع نظر از رنگ و نژاد و زبان و منطقه جغرافیایی، شامل می شود. آیات فراوانی بر جهان شمولی دین اسلام دلالت دارد از جمله:

ان هو الا ذکر للعالمین «این قرآن عظیم جز پند و نصیحت برای اهل عالم نیست.» (تکویر/۲۷)

و ماهی الا ذکری للبشر «این آیات چیزی جز پند و موعظه برای بشر نخواهد بود.» (مدثر/۳۱)

د) جاودانگی: برخی از طرفداران جدایی دین از سیاست بر این باورند که نهاد دین در گذشته وظایف و کارکردهای گوناگونی را بر عهده داشته، ولی امروز به علت پیچیدگی مناسبات زندگی اجتماعی و تخصصی شدن نقش ها، این وظایف به دولت منتقل شده است. نکته ای که مورد غفلت این گروه قرار گرفته است فطری بودن قواعد و دستورات دین و در نتیجه جهان شمولی و جاودانگی آن است.

فاقم وجهک للدين حنيفاً فطرت الله التي فطر الناس عليها (روم/۳۰)

پس تو ای رسول مستقیم به جانب آئین پاک اسلام روی آور و پیوسته از طریق دین خدا که فطرت خلق را بر آن آفریده است پیروی کن.

بنابراین با توجه به ویژگی های منحصر به فرد دین اسلام می توان آن را کاملترین و بهترین قانون برای زندگی بشر دانست. چرا که تنها اوست که می تواند مسیر تکامل و سعادت ابدی و واقعی آنها را تامین کند.

اما قانون های بشری علاوه بر این که دارای چنین ویژگی هایی نیستند، دارای نواقص متعددی نیز هستند که هرگز نمی توانند عهده دار چنین مسئولیت بزرگی که همان سعادت انسان هاست، باشند.

دلیل دیگری که می توان بر کامل بودن و سعادت بخش بودن دین اسلام آورد اینکه: قانونی می تواند به عنوان بهترین و کاملترین قانون معرفی شود و انسان را به سعادت برساند، که هماهنگ با تکوین و آفرینش انسان و جهان باشد. انسان، نیازمند جهان است و با آن ارتباط دارد و در عین حال، از هر راهی نمی تواند در جهان اثر بگذارد؛ چنانکه جهان نیز از هر راهی در انسان اثرگذار نیست. این تأثیر و تأثر آدم و عالم و انسان ها با یکدیگر، مشخص و محدود است و از اینرو، قانونی سعادت آور است که با این سه امر تکوینی هماهنگی داشته باشد و چنین قانونی، نه از خود انسان بر می خیزد و نه از طبیعت و جهان؛ زیرا نه انسان به عمق جهان آگاهی دارد و نه جهان از خودش باخبر است؛ چه رسد به اینکه از انسان و از رابطه او با خود خبر داشته باشد. قانونگذار، فقط آن کس می تواند باشد که انسان و جهان را آفریده و رابطه متقابل انسان و جهان را تنظیم کرده است و او، جز خدا نیست و لذا در قرآن کریم آمده است: (إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ) (انعام/۵۷)؛ یعنی جعل حکم و قانون سعادت آور، اختصاص به خداوند دارد و کسی جز او توانایی وضع قانون را ندارد. طبق فرموده خداوند تنها قانونی که مورد پذیرش و تایید اوست اسلام است که: «و من یتبع غیر الاسلام دینا (آل عمران/۸۵)

۲-۲. معصومین بهترین حاکمان و مجریان

جامعه برای اجرای قانون نیازمند حاکم است اما مطمئناً هر حاکمی شایسته حکومت نیست. بلکه حاکمی می تواند عهده دار اجرا و صیانت از کاملترین قانون باشد، که خود دارای صلاحیت ها و کمالات انسانی در حد اعلائی خود باشد. به عبارت دیگر افرادی شایسته حاکمیت جامعه بشری هستند که کاملترین فرد در زمان خود باشند. افرادی که دارای علم خدادادی باشند، تا بتوانند حقایق دین را با همه ابعاد و دقایقش بیان کند و دارای ملکه عصمت باشد، تا تحت تاثیر انگیزه های نفسانی و شیطانی واقع نشود و نیز بتواند نقش تربیتی انسان ها را در طول عصر خود به عهده بگیرند و افراد مستعد را به عالیترین مدارج کمال برسانند و همچنین در صورت مساعد بودن شرایط اجتماعی متصدی حکومت و تدبیر امور جامعه شود. (مصباح یزدی، آموزش عقاید، ص ۳۰۶-۳۰۴)

باور ما این است که تنها کسانی که دارای این ویژگی ها می باشند معصومین در عصر حضور و فقهای جامع الشرایط در عصر غیبت می باشند. از آنجا که اثبات این مسئله نیاز به مقدمات بسیاری دارد از آن صرف نظر کرده و خواننده را به کتب کلامی در این زمینه ارجاع می دهیم.

۲-۳. خلیفه الهی شدن انسان و نورانی شدن جامعه هدف ولای حکومت دینی

آیت الله جوادی آملی (حفظه الله) در رابطه با مهم ترین هدف حکومت دینی می فرماید: مهمترین هدف حکومت دینی اینست که انسان ها را به سوی «خلیفه الله» شدن راهنمایی می کند و مقدمات سیر و سلوک آنان را فراهم می نماید. اگر چه هدف متوسط آن اینست که از کشور اسلامی «مدینه فاضله» بسازد و مبادی تمدن راستین را مهیا نماید و اصول حاکم بر روابط داخلی و خارجی را تبیین کند. که البته نصوص دینی، اعم از آیات قرآن و متون احادیث و نیز سیره معصومین و پیشوایان این مطلب را تایید می کند.

توضیح مطلب اینکه: همان گونه که نظام داخلی انسان را روح و جسم او می سازد ولی اصالت از آن روح است و بدن پیرو روح می باشد و سلامت بدن، برای تأمین سلامت روح از گزند عقائد سوء و آسیب اخلاقی ناروا است، تأمین «مدینه فاضله» نیز برای پرورش انسان هایی است که در جهت «خلیفه الله» گشتن گام بر می دارند و اصالت در بین دو رکن یاد شده، همانا از آن خلافت الهی است؛ زیرا بدن هر چند سالم باشد، پس از مدتی می میرد و می پوسد ولی روح، همچنان زنده و پاینده است. همچنین، مدینه فاضله، هر چند از تمدن والا برخوردار باشد، پس از مدتی ویران می گردد، ولی «خلیفه الله» که همان انسان کامل است، از گزند هر گونه زوال مصون است. بنابراین، مدینه فاضله، به منزله بدن است و خلیفه الله، به مثابه روح آن؛ و همان گونه که بر اساس اصالت روح، بدن را روح سالم می سازد، بنابر اصالت «خلیفه الله»، مدینه فاضله را انسان کامل تأسیس و تأمین می نماید. (جوادی آملی، ولایت فقیه ولایت فقاقت و عدالت، ص ۱۰۱)

همانطور که قبلاً ذکر شد قوام حکومت به سه عنصر قانون حکومت و هدف حکومت است. از این رو با اثبات برتر بودن این مولفه ها دتسیر حکومت دینی اصل برتر بودن این نوع از حکومت اثبات می شود.

۳. ضرورت حکومت دینی:

در رابطه با ضرورت حکومت دینی به عنوان عاملی برای ضمانت اجرای احکام اسلامی، دلایل عقلی و نقلی فراوانی در کتب فلسفی و کلامی بیان شده است. که ما در ادامه در دو بخش مجزا تحت عنوان ادله نقلی و ادله عقلی به طور مختصر مطالبی را بیان می کنیم.

۳-۱. ادله نقلی بر ضرورت حکومت دینی:

الَّذِينَ إِن مَكَّنَّا فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ. (حج/۴۱)

آنان که اگر در زمین تمکینشان دهیم، نماز را به پا داشته و زکات می دهند و امر به معروف و نهی از منکر میکنند.

تمکن در زمین به معنای فراهم آمدن امکاناتی است که آنان را در گسترش اسلام و اقامه ی حدود از قبیل نماز، زکات، امر به معروف و نهی از منکر یاری می دهد و اینها نمونه هایی از ابعاد مختلف نظام اسلامی است که جز از طریق حکومت قابل اجرا نیست. تمکین در این آیه به معنای برپایی حکومت است. (طباطبایی، المیزان، ۱۳۴)

امام رضا علیه السلام می فرمایند:...أنا لانجد فرقه من الفرق ولا مله من الملل بقوا و عاشوا آلا بقیم و رئیس نما لابد لهم منه فی الامر الدین و الدنيا فلم یجز فی حکمه الحکیم أن یترک الخلق مما یعلم انه لابد لهم منه و لا قوام لهم الا به فیقاتلون به عدوهم و بقسمون به فیئهم و یقیم لهم جمعتهم و جماعتهم و یمنع ظالمهم من مظلومهم. (بحار الانوار ج ۲۳، باب الضطرار الی الحججه و ان...)

ما هیچ گروه یا ملتی را نمی بینیم که جز به وجود یک سرپرست به حیات خود ادامه داده و باقی مانده باشد. زیرا برای امر دین و دنیا ناگزیر باید چنین شخصی باشد. بنابراین از حکمت خداوند حکیم به دور است که مخلوقات خود را بی سرپرست بگذارد با اینکه می داند وجود چنین شخصی برای آنها ضروری است و بدون آن زندگیشان تباه می شود زیرا تحت رهبری او با دشمنانشان می جنگند و اموال عمومی را عادلانه تقسیم می کند و به وسیله ی او نماز جمعه و جماعت بر پا می دارند و دست ستمگران را از حریم و حقوق مظلومان کوتاه می نمایند.

۳-۲. ادله عقلی بر ضرورت حکومت دینی:

۳-۲-۱. سیره عقلا: همانطور که در ابتدای بحث بیان شد جامعه برای حفظ نظم و رعایت حقوق افراد، ناگزیر از تشکیل حکومت است و این سیره عقلا است. جامعه اسلامی هم، از جهت نیاز به وجود نظم و اجرای عدالت با جوامع دیگر فرقی ندارد و برای تنظیم روابط خود به حکومت نیازمند است. (جوادی آملی، ولایت فقیه ولایت فقاقت و عدالت، ص ۲۳۵ و مصباح یزدی، حکومت اسلامی و ولایت فقیه، ص ۱۲۵-۱۱۵)

۳-۲-۲. سیره نبی اکرم (صلی الله علیه واله): مصادیق فراوانی وجود دارد که پیامبران، در صورت عدم مانع، حکومت دینی تشکیل می‌دادند و خود عهده دار ولایت سیاسی آن می‌شد. یک مصداق از این حکومت که مورد قبول شیعه و سنی است؛ حکومت رسول الله است. آنها بر این مطلب اتفاق نظر دارند که حکومت رسول الله به دلیل اذن و نصب الهی مشروع بوده است. تشکیل حکومت، برای اجرای قانون الهی در زمان حیات پیامبر اکرم توسط شخص ایشان صورت گرفت و آن حضرت علاوه بر ابلاغ و تبیین احکام و معارف دین و تحلیل و دفاع علمی از آنها امور اجرایی جامعه اسلامی را نیز با ولایت و رهبری اجتماعی خود برعهده داشتند. (جوادی آملی، جامعه در قرآن، ص ۴۳۳)

از بررسی آیات قرآن کریم نیز این مطلب به دست می‌آید که اجرای احکام و قوانین نظام اسلامی بر عهده پیامبر اعظم گذارده شد، همان‌گونه که تفسیر و تبیین کتاب خداوند وظیفه ایشان بود؛ خداوند سبحان همانطور که سمت تزکیه و تعلیم را با آیاتی چون و یزکیهم و یعلمهم للکتاب و الحکمه (آل عمران/۱۶۴) بیان می‌کند، ولایت و حکومت اجتماعی آن حضرت را نیز با آیاتی مانند:

النبی اولى بالمؤمنین من انفسهم (احزاب /۶)

(پیامبر نسبت به مؤمنین از خودشان به خودشان برتر است برای سرپرستی)

و انما ولیکم الله و رسوله و لذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکوه و هم راکعون (مائده/۵۵)

همانا ولی شما خدا و رسولش و کسانی که ایمان آورند می‌باشند همان کسانی که نماز را بپا می‌دارند و زکوه می‌دهند در حالیکه رکوع می‌کنند، تثبیت فرموده است.

۳-۲-۳. لزوم اجرا و ماهیت قوانین و احکام اسلام : در اسلام احکامی وجود دارد که اجرای آن فقط از طریق حکومت ممکن است مثل اجرای حدود، احکام مالی، نظامی، قضایی، برپایی عدالت و ... پس بنا به حکم عقل تشکیل حکومت برای تحقق همه جانبه اسلام امری ضروری است. (مصباح، حکومت اسلامی و ولایت فقیه، ۱۲۴-۱۲۰) (امام خمینی (رحمه الله) در این زمینه می فرمایند: هر که اظهار کند که تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد، منکر ضرورت اجرای احکام شده و جامعیت و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است. (خمینی، البیع، ۴۶۱)

۲۴

استدلال فوق را به لحاظ جامعیت و جاودانگی دین اسلام می توان ضمن چند مقدمه به این صورت بیان کرد:

اسلام دینی جامع است و احکام آن حوزه های مختلف سیاسی و اجتماعی را شامل می شود.

اجرای قوانین سیاسی و اجتماعی اسلام بدون سازمان حکومتی و نهادهای سیاسی دینی امکان پذیر نیست. بنابراین حکومت دینی مقدمه و شرط لازم برای اجرای احکام الهی است.

مقدمه واجب، واجب است و چون اجرای احکام سیاسی و اجتماعی دین بدون تشکیل حکومت صالح دینی امکان پذیر نمی باشد. در نتیجه تشکیل حکومت اسلامی و صیانت از آن در هر عصری واجب است. (شاکرین، پرسش ها و پاسخ ها، ص ۱۸)

امام خمینی (رحمه الله) نیز در کتاب " البیع " ۲ دلیل برای ضرورت حکومت دینی در بیان فرموده اند ، که به اختصار به آنها اشاره می کنیم :

برقراری امنیت و حفظ نظام اجتماعی از واجبات مؤکد اسلامی است. همچنان که اختلال و ناامنی در جامعه اسلامی مبعوض و ناپسند شارع مقدس است. بدیهی است تحقق بخشیدن به این امر نیز بدون حکومت امکان پذیر نیست.

حفظ مرزهای مسلمانان از تجاوز و تهاجم متجاوزان عقلاً و شرعاً واجب است و این امر از نیازهای ضروری جامعه ی اسلامی است. نیل به این هدف و عملی ساختن آن بدون داشتن قدرت و اهرم حکومت امکان ندارد. (خمینی، همان)



شماره ۱۱

نتیجه:

انسان از دو عنصر ماده و روح پدید آمده است، او اگر چه به به لحاظ روحی مدنی بالفطره است به این معنا که مفطور بر توحید و جمیع عقاید حقه است. اما از ناحیه ماده و طبیعت موجودی استخدام گر است ولی وقتی با این طبع خود وارد اجتماع می شود و می بیند که بقیه نیز با این سلاح وارد شده اند به ناچار تسلیم قانون و حکومت می شود بنابراین میتوان گفت انسان مدنی به الفطره و مستخدم بالطبع اولی و مدنی بالطبع ثانوی است.

۲۵



شماره ۱۱

اگر انسان با این طبیعت استخدامگری به خاطر تامین نیازهایش وارد جامعه شود بی شک جامعه به هرج و مرج کشیده می شود بنا براین وجود قانون برای بقای جامعه امری ضروری است از طرفی قانون تا زمانی که در جامعه اجرا نشود به اهداف خود نخواهد رسید از این رو نیازمند حاکمان و تشکیل حکومت است با در نظر گرفتن این سه مولفه ضرورت اصل حکومت اثبات می شود اگرچه بسیاری از عقلا و اندیشمندان این اصل را بدیهی می دانند.

در میان انواع حکومت ها حکومت دینی بهترین مدل حکومت است چرا که قوام یک حکومت به سه عنصر قانون حاکم و هدفی است که آن حکومت برای افراد ترسیم می کند. از آنجا که حکومت دینی کاملترین قانون و حاکم و هدف را دارد بهترین مدل حکومت است چرا که دین اسلام به عنوان قانون این حکومت به لحاظ حقانیت جامعیت جاودانگی و... کاملترین قانون است و معصومین به عنوان حاکمان این نوع حکومت به لحاظ عصمت در علم و عمل و اتصال به منبع غیب الهی و تایید و نصب از جانب خداوند برترین حاکمان هستند و هدف این حکومت والاترین هدف یعنی هدف آفرینش انسان که رسیدن به مقام خلیفه الهی است می باشد. از طرفی با نگاهی به احکام و دستورات دین اسلام به عنوان قانون حکومت دینی درمی یابیم که اجرای کامل این قانون در گرو تشکیل حکومت است از این رو ضرورت حکومت دینی به عنوان ضامن اجرایی کاملترین قانون اثبات می شود علاوه بر این که تاکید آیات و روایات و سیره عقلا و اولیاء خداوند در تشکیل حکومت اسلامی تاییدی بر ضرورت این نوع از حکومت می باشد.

منابع و ماخذ:

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم، انتشارات حضور، ۱۳۷۹.
۳. آشوری، داریوش، دانشنامه سیاسی، تهران، نشر مروارید، چاپ ۴، ۱۳۷۶.
۴. آقابخشی، علی، فرهنگ علوم سیاسی، بی نا، بی جا، بی تا.
۵. ابن منظور، ابوالفضل محمد مکرم، لسان العرب، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۲ ق
۶. ارسطو، سیاست، ترجمه محمد حسن لطفی، چاپ دوم، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۵.
۷. افلاطون، جمهوری، ترجمه محمد حسن لطفی و رضا کاویانی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۰.
۸. جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه ولایت فقاقت و عدالت، قم، نشر اسراء، ۱۳۷۸.
۹. _____ ولایت فقیه و رهبری در اسلام، چاپ سوم، تهران، نشر رجا، ۱۳۷۲.
۱۰. _____ جامعه در قرآن، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۸
۱۱. _____ شریعت در آینه معرفت، تهران، مرکز نشر رجا، ۱۳۷۳.
۱۲. جوان آراسته، حسین، مبانی حاکمیت در قانون اساسی، قم، دبیر خانه مجلس خبرنگان، ۱۳۸۳.
۱۳. حائری یزدی، مهدی، حکمت و حکومت، بی جا، انتشارات شادی، بی تا.
۱۴. حنالفخوری و خلیل الجرج، تاریخ فلسفه در جهان اسلام، ترجمه عبر الحمید آیتی، تهران، آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۷.
۱۵. ژان ژاک روسو، قرارداد اجتماعی، ترجمه مرتضی کلانتریان، تهران، نشر آگاه، ۱۳۸۰.
۱۶. سبحانی، جعفر، مبانی حکومت اسلامی، چاپ اول، اصفهان، کتابخانه امیرالمومنین، ۱۳۶۲.
۱۷. شاکرین، حمیدرضا، پرسش ها و پاسخ های دانشجویی ج ۸، چاپ پنجم، قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۶.
۱۸. صدوق، ابی جعفر، علل الشرایع، ج ۲، ترجمه جواد ذهنی، قم، انتشارات مومنین، چاپ اول، ۱۳۸۰.
۱۹. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۲۰. طوسی، محمدبن محمد، اخلاق ناصری، تهران، نشر سخن، ۱۳۷۴.
۲۱. کلینی، محمدبن یعقوب، اصول کافی، قم، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت، بی تا.
۲۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، چاپ دوم، بیروت، موسسه الفاء، ۱۴۰۳ ق.
۲۳. مصباح یزدی، محمد تقی، آموزش عقاید (۳ جلدی) چاپ سیزدهم، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۳.
۲۴. _____ نظریه سیاسی اسلام (۲ جلدی)، قم، موسسه هشی امام خمینی، ۱۳۷۸.
۲۵. _____ نظریه ولایت فقیه، قم، انتشارات موسسه امام خمینی، چاپ ۲۳، ۱۳۸۹.
۲۶. _____ پرسش ها و پاسخ ها، چاپ اول، قم، انتشارات موسسه امام خمینی، ۱۳۷۸.
۲۷. _____ حقوق و سیاست، قم، موسسه امام خمینی، ۱۳۷۸.
۲۸. موسوی خمینی، روح الله، البیع، قم، نشر اسماعیلیان، ۱۳۶۳.